

حب و آثار آن

صدرا غفاری - طلبه سطح یک مدرسه علمیه بقیه الله (عج)

چکیده

یکی از اموری که جزء امور فطری انسان به شمار می رود، حبّ به کمال است؛ واضح ترین علامت وجود این حبّ به کمال، تمایل به زنده بودن و زندگی است؛ طبیعتاً اگر شخصی کمالش را در هر چیزی ببیند، به آن علاقه مند می شود و حبّ آن شیء، در دل آن فرد قرار می گیرد. پس اولاً، حبّ در درون تمام انسان ها وجود دارد و ثانیاً، این حب معلول یک شناخت و معرفتی می باشد که هرچقدر شناخت بیشتر باشد، محبت هم بیشتر خواهد بود. حب را می توان تشبیه به راهی کرد که ما را به مقصدها، یعنی همان کمالی که به وسیله شناخت، حاصل شده می رساند. حبّ، به خاطر تقدم زمانی اش بر هدف، اصل محسوب می شود ولیکن اگر از منظر رتبه، به این مسئله نظر بیاوریم، به خاطر تقدم رتبی هدف، هدف اصل محسوب می شود و نه حب. چون که محبوب، انسان را به سمت خودش می کشد، برای همین اگر محبوب الهی باشد، موجب سعادت و آلا موجب شقاوت می گردد. انسان ممکن است که گرفتار محبوب های غیر حقیقی شود. مثلاً ممکن است حبّ به شر و پلیدی در دل انسان ایجاد شود که علتش هم چیزی جز خالی بودن دل از یاد خداوند نیست. محبوب حقیقی انسان، خداوند و به تبع او، اهل بیت عصمت و طهارت (ع) هستند که در این میان حب امیرالمؤمنین (ع)، مرتبه و جایگاه خاص برخوردار است.

کلیدواژه

محبت، محبوب، خدا، مبعوض، دنیا

مقدمه

یکی از عجیب ترین مفاهیم عالم، مفهوم «محبت» است. آخر به چه دلیل و چگونه دل انسان به یک سو کشیده می شود؟ چه می شود که انسان کسی یا چیزی را دوست می دارد؟ عجیب است، وقتی انسان به هر چیزی محبت داشته باشد، بالاخره یک دشمنی برای آن محبوبش پیدا خواهد شد که بخواهد محبت آن محبوب را دچار خدشه بکند. از قدیم گفته اند که هر چیزی که بهتر و پرفایده تر باشد، زودتر هم فاسد می شود! نمونه بارزش هم شیر است! اما فکر می کنم محبت هم از همین دسته است. مهم ترین چیز برای انسان، همین «محبت» است، چرا که محبت، منشأ عمل انسان است و هم اوست که به رفتار انسان جهت می دهد. چرا که در حدیث آمده است: «هل الدین الا الحب و البغض» (مجلسی، 1404 ق: 65/63؛ طبرسی، بی تا: 12/227) و در حقیقت دین هم چیزی جز مجموعه اعمال و رفتار انسان نیست؛ پس قطعاً حبّ زمینه ساز عمل برای انسان است. باید مراقب محبوب های خودمان باشیم تا از بین نروند. البته به شرط اینکه محبوب ما ارزش مراقبت را داشته باشد! پس باید از یک قدم جلوتر شروع کنیم، یعنی به دنبال محبوب هایی برویم که ارزش آن را داشته باشند که ما، تمام عمرمان را صرف مراقب و پرورش آنها برویم... اما اگر محبوبی پیدا کردیم که همتایی برایش در عالم نبود، برای حفظ آن باید چه کار کنیم؟

فصل اول: چرایی ها

1. ضرورت بحث

محبت!

اندکی تأمل کنید...!

محبت! قطعاً اگر در درون خودتان جست و جو کنید، محبت را، در درون خودتان پیدا می کنید.

این مفهوم، یعنی محبت، چه مفهوم عجیبی است که تار و پود زندگانی ما انسان ها با آن گره خورده است.

علاقه، دوست داشتن، وابستگی، محبت و.... اینها مفاهیمی هستند که ما در زندگی خود بسیار با آن مواجه می شویم. این مفاهیم، قسمت قابل توجهی از زندگی ما را به خود اختصاص داده است. حتی شاید بتوان گفت که زندگی ما، تماماً، از این مفهوم، پر شده است.

اما یک سؤال مهم...!

حالا که این مفهوم این قدر با زندگی ما عجین شده است، آیا اسلام در مورد آن چیزی گفته است؟ و در صورت مثبت بودن جواب، اسلام چه نظراتی پیرامون این موضوع بسیار مهم دارد؟ و ...

پس به همین علت بر آن شدیم تا تحقیقی در حد وسعمان پیرامون این موضوع خطیر و بسیار مهم انجام دهیم تا ان شاء الله در زندگی مان به کار بسته شود.

فصل دوم: بررسی ماهیت حبّ

1. حقیقت حبّ

1-1 حرکت حبّی

انسان، موجودی کمال طلب است؛ از این رو اگر مطلوب خود را که همان کمال است، در شیء یا شخصی ببیند، محبت و علاقه به آن، در دلش جا می گیرد و تلاش می کند تا به آن نزدیک شود، خود را شبیه آن گرداند و... بدین ترتیب، محبت، از یک سو معلول معرفت و از سوی دیگر، علت انقیاد در برابر کمال است (جوادی آملی، 1388: 330).

1-2- شدت حرکت حبی

هرچه ادراک و معرفت بیشتر باشد، محبت بیشتر می شود و در نتیجه، اطاعت افزون تری را به دنبال دارد. بنابراین، محبت به دو چیز وابسته است: وجود کمال در محبوب و معرفت محب نسبت به محبوب. از امام صادق (ع) نقل شده است: «إذا تجلَّى ضياء المعرفة في القوادها ج ریح المحبة»؛ اگر نور معرفت بر دل بتابد، نسیم محبت می وزد» (الصادق (ع)، 1400 ق: 4). ذات اقدس الهی، بیش از هر موجودی، علم به کمالات خود دارد؛ پس بیش از هر موجودی، به ذات قدسی خود عشق می ورزد (جوادی آملی، 1388: 330).

1-3- بررسی مراحل حرکت حبی انسان

محبت مراحل دارد که مرحله اول آن همان «جذب و دفع» است. این جذب و دفع، در جمادات نیز وجود دارد و «غضب و شهوتی» که در انسان بروز می کند، مراحل بالاتر این جذب و دفع است؛ چنان که مراحل تلطیف شده آن، «تولی و تبری» نامیده می شود که پس از پیروزی انسان در جهاد اوسط و تعدیل نیروی جذب و دفع، حاصل می شود. بالاترین و اعلی مرتبه ترین مرحله محبت که محب واقعی و مبغض واقعی به آن می رسند، مرحله «عشق» «أفضل الناس من عشق العباد فعانقها» - (کلینی، 1375: 2/ 83 و «مفت» «كبر مفتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون»؛ (سوره صف 3/ است (جوادی آملی، 1388: 331).

2- حب از نگاه های متفاوت (اصل یا فرع)

به نظر نگارنده این تحقیق، حب را می توان از زاویه های مختلف و متفاوت، مورد بررسی و واکاوی قرار داد. حب انسان، زمانی که در مسیر و جریان صحیحش قرار گرفته باشد، قطعاً انسان را به سمت کمال واقعی سوق می دهد. اسلام این کمال واقعی را در قالب اصول دین به انسان عرضه کرده است. ما در مورد حضرت ابراهیم (ع) در قرآن می خوانیم: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ إِلَّا فِلِينَ» (انعام/ 76) خداوند در این آیه فرموده است که حضرت ابراهیم (ع) برای رسیدن به حقیقت و کمال واقعی خود، از راه محبت عبور کرده اند. یعنی در واقع محبت همانند یک راهی است که انسان از آن عبور کرده و بعد از آن به مقصد و سر منزل واقعی خود می رسد. (البته ان شاء الله پیرامون اینکه چگونه باید راه و هدف صحیح را انتخاب کرد، در فصل سوم بحث خواهد شد). با توجه به این مطلب، می توان از یک جهت محبت را اصل و هدف را فرع قرار داد و یا بالعکس (یعنی هدف اصل و محبت فرع باشد). از آن جهت محبت اصل است، که زاویه دید ما این باشد که، هرچه که تقدم زمانی داشته باشد، اصالت هم با همان است؛ چرا که ما بالاخره مجبور هستیم که برای رسیدن به خواسته و هدف خود از مسیر محبت عبور کنیم، که این امر قاعداً به تقدم زمانی محبت بر هدف منجر می شود. به عبارت دیگر، در واقع نبود محبت مساوی با نرسیدن به هدف است، که همین امر هم موجب اصالت محبت شده است. پس با توجه به این که محبت تقدم زمانی دارد، اصالت هم دارد. اما اگر ما از منظر دیگری به این موضوع نگاه کنیم، هدف را اصل و محبت را فرع خواهیم یافت. و آن منظر هم این است که اگر هدفی وجود نداشته باشد، دیگر اصلاً راه، معنایی ندارد که بخواهد ما را به هدفی برساند. در واقع هدف، از نظر رتبه ای مقدم بر راه است. پس با توجه به دلیل مذکور، می توان گفت که چون هدف، تقدم رتبی دارد، اصالت هم دارد.

فصل سوم: جایگاه حب در جوهر انسانی

1- حب و محبوب، دو رکن تأثیرگذار در سعادت و شقاوت

در بیان جایگاه حب و محبوب فرموده اند: «و المرء مع من أحب»؛ انسان با کسی محشور می شود و به کسی شناخته می گردد که دوستش می دارد (کلینی، 1375: 2/ 126). سر این گفتار، آن است که انسان در خلوت و جلوت و به صورت خواسته یا ناخواسته، با دوست خود زندگی می کند و در حقیقت، دوست، شخصیت انسان را می سازد و به آن شکل می دهد و به بیان دیگر، اتحادی بین آن دو برقرار می شود. از این رو، ارزش هر انسانی وابسته به مقدار ارزش دوستش است. و به مقدار سعه وجودی دوست خود، روح او هم وسعت می یابد؛ خواه سنگ و گل باشد یا گیاه و گل یا... در نتیجه، حشر یکی از آنها، حشر دیگری است.

حضرت امام رضا (ع) به پسر شیب توصیه فرمودند که حتماً ولایت اهل بیت (ع) را بپذیرد؛ زیرا اگر کسی ولایت سنگی را بپذیرد، خداوند، وی را با همان سنگ محشور خواهد کرد (مجلسی، 1404 ق: 44/ 286) یا بن شیب...! و عليك بولایتنا فلو أن رجلاً تولی حجراً لحشره الله معه يوم القيامة. «ولایت در این روایت، یا به معنای دوستی است یا به معنای سرپرستی که در آن نیز دوستی مطرح است؛ زیرا پذیرش ولایت و سرپرستی خدا و اولیای الهی، زمانی منفعت می بخشد که همراه با دوستی باشد (جوادی آملی، 1388: 334).

به نظر نگارنده، حب الله، موجب تقرب به خدا می شود (برقی، 1371 ق: 1/ 150) عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْفَضْلِ قَالَ قُلْتُ لِلْأَبِيِّ الْحَسَنِ (ع) أَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ فِي مَا افْتَرَضَ عَلَيَّ هُمْ فَقَالَ أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَ"حُبُّ اللَّهِ" وَ"حُبُّ رَسُولِهِ" وَ"أَوْلَى الْأَمْرِ" وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ حُبًّا إِيْمَانٌ وَبُغْضٌ نَافِرٌ. «و قطعاً کسی که مقرب درگاه احدیت است، مراقب اعمال خویش است و همیشه خداوند صمد را، ناظر بر اعمال و رفتار و کردار خویش می داند و به همین علت، قطعاً خطایی از او سر نمی زند و حتی می توان گفت که دیگر حتی فکر گناه و تخطی از رب العالمین هم به ذهن او خطور نمی کند. و حاصل

این امر، این خواهد شد که آن فرد در زندگی دنیوی و آخروی خود همیشه زیر سایه لطف ربّ الارباب خواهد بود، خاصّاً! و اینکه در سرای جاوید، در فردوس برین، در جوار خداوند رحیم، مُتَمَعَم گشته، و همسایه انبیاء و اولیای الهی می گردد. چه خوب همسایگانی اند پیامبر خدا، حضرت محمد (ص) و اهل بیت (ع) طاهرین ایشان!

اما وای از آن روز که خداوند رحمان، انسان را به وسیله فطرتش، به راه حق، و حبّ به خود دعوت کند (کلینی، (2/384: 1375) «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» 2 قَالَ إِمَّا أَخَذَ فَهُوَ شَاكِرٌ وَإِمَّا تَارَكَ فَهُوَ كَافِرٌ.» و این انسان جفا کار از این موهبت بزرگ الهی سر باز زند و به جای آنکه سر بر آستان خداوند عالمیان بگذارد، دل به شیطان رجیم بسپارد و او را مولای خود قرار دهد. در آن وقت، او راه کفر را در پیش گرفته، و از درگاه رحیمیت خداوند دور می شوند و قطعاً کسانی که ولایت طاغوت را لیبیک گویند، در روز «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعراء/88)، مورد غضب الهی قرار می گیرند و در دوزخی که حاصل از اعمال خودشان است، «خالدین فیها ابداً» می شوند. و مصداق آیه «سنلقى فی قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبُئْسَ مَثْوًى لِلظَّالِمِينَ» (آل عمران: 151) به زودی در دل های کسانی که کفر ورزیده اند بیم خواهیم افکند، زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده اند که بر (حقانیت) آن، (خدا) دلیلی نازل نکرده است. و جایگاهشان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد است» می شوند.

2. حب و لوازمات آن

2-1 آثار فردی و اجتماعی محبت

الف. در اهل ایمان: به نظر نگارنده، محبت مجرای عمل است. چرا که در حدیثی آمده است: «هل الدين الا الحب والبغض» (مجلسی، 1404 ق: 65/63؛ طبرسی، بی تا: (12/227) و در حقیقت دین هم چیزی جز مجموعه اعمال و رفتار انسان نیست؛ پس قطعاً حبّ زمینه ساز عمل برای انسان است وقتی انسان به چیزی محبت داشته باشد، به سمت آن کشیده می شود. این کشیده شدن موجب انجام کار می شود. در واقع ما هر کاری که انجام می دهیم، حاصل یک محبتی در دل ماست. وقتی منشأ عمل، حبی باشد که از ایمان درست و صحیح حاصل شده باشد، انسان را، هر چه بیشتر به انجام کارهایی که در راستای ایمان است سوق می دهد. پس این امر باعث می شود که فرد، شخصی متقی باشد (چرا که عملی که منشأ آن ایمان باشد، سر منزلی جز ورع و تقوا نخواهد داشت). اگر تمام افراد جامعه این گونه برخورد کنند، جامعه ما، جامعه ای زنده، پویا و متقی خواهد شد.

ب. در غیر اهل ایمان: وقتی که مجرای عمل محبت باشد، وقتی محبت به غیر خدا در دل است، باعث می شود که اعمال انسان، صبغه خدایی نداشته باشد و به تبع، جامعه ای هم که چنین افرادی در آن زندگی می کنند، جامعه ای غیر خدایی خواهد بود.

2-2 عوامل و فواید بغض در اهل ایمان

از جمله عواملی که در ایجاد بغض در اهل ایمان وجود دارد، این است که هر کسی که نسبت به محبوب اهل ایمان، عداوت و دشمنی ای داشته باشد، مبعوض اهل ایمان می گردد. وقتی انسان نسبت به کسی بغض داشته باشد، این بغض او موجب حرکت می شود تا مبعوض را از میان بردارد. این همان تبری در دین اسلام است. البته از میان برداشتن مبعوض، شیوه ها و مراحل دارد. اولین مرحله این است که آن فردی را که معاند است، توجیه کند تا متوجه اشتباه خود شود و نور ایمان در قلب او هم شروع به تابش کند. شدت این مراحل ادامه دارد تا آنجا که منجر به کشتن فرد مقابل می شود. این کارها در اسلام، جهاد اصغر نامیده می شود. اما باید دانست که بزرگ ترین مبعوض انسان، نفس اماره اوست که او را به مخالفت با خداوند دعوت می کند و بعد از آن شیطان لعین رجیم است که او را دچار وسوسه می کند. پس سزاوار است که انسان در وهله اول، به اول دشمن خود و خدا، بغض داشته باشد و به مبارزه با آن دو خبیث بپردازد. اسلام به این مجاهدت، جهاد اکبر می گوید. اگر انسان در هر یک از این دو جهاد، جان خود را از دست دهد، به مقام شهادت و شهود رسیده؛ و بالاخره به دیدار محبوب خود نائل می شود. و از همین باب است که در روایات اهل بیت (ع) آمده است: «من مات علی حبّ آل محمد مات شهیداً» (مجلسی، 1404 ق: 23/233) چرا که همواره آن دو خبیث در پی آن هستند که این حب را از دل انسان خارج کنند و انسان هم، همواره در حال مبارزه با آنهاست و اگر در همین حین بمیرد، چون در حال جهاد اکبر بوده، شهید حساب می شود

3. «محبوب» و «مبعوض»

3-1 شیوه تشخیص و محبوب و مبعوض

انسان کامل، معصوم (ع)، آن گاه که در پرتو قرب نوافل، محبوب خداوند می شود خدای سبحان در مقام فعل (نه ذات و نه اسمای ذات) مجاری ادراکی و تحریکی او را به عهده گرفته، والی و مولای او می شود و وی بی کم و کاست تحت ولایت الهی قرار می گیرد، در نتیجه همان طور که در گفتار «ما يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَى» (نجم/3) می شود، در رفتار، کردار، نوشتار و نیز در اوصاف نفسانی (جذب و دفع، قبض و بسط، قهر و مهر، رضا و غضب و...) چنین می گردد، از این رو از رضای او می توان رضای خدا را کشف کرد؛ یعنی در مقام ثبوت، رضای الهی مقدم بر رضای او و در مقام اثبات، رضای او کاشف از رضای خداست. (جوادی آملی، 5/480: 1388) پس نتیجه این شد که در واقع و نفس الامر، باید حب خدا و بغض غیر خدا در دل باشد. باید رضای خداوند را جلب کرد. به این نحو که «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/31)، یعنی اگر واقعاً محب خداوند هستیم، باید تبعیت از حبیب خدا داشته باشیم.

خداوند در این آیه متذکر می شود که تنها راه حب الله، اطاعت از حبیب الله است و لا غیر. پس قطعاً کسانی که از تبعیت حبیبش، سر باز زده اند، بلا شک و شبهه، حب الله در دلشان جایی نداشته است. و همچنین است در باب بغض. یعنی بغض انسان هم باید در راستای رضای خداوند صمد باشد، تا جایی که معصوم (ع) می فرمایند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ مَنْ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ كَمَلٌ إِيْمَانُهُ» (حرّ

العاملی، 1376 ق: 434/11)؛ (و فی النسخ: و ابغض لله)، یعنی اگر حب و بغض در راه خدا بود، آن وقت ایمان کامل است والا ایمان هم دچار مشکل است. پس شیوه تشخیص محبوب و مبغوض، از راه رضای رسول الله و بالتبع ایشان، رضای ائمه معصومین (ع) صورت می گیرد.

3-2 محبوب و مبغوض حقیقی و مجازی

بنابر آنچه گفته شد، تنها محبوب حقیقی خداست و محبت به محبوب های دیگر، مانند انبیا، اولیا، پدر، مادر، فرزند، هم کیش، هم نوع صالح و وارسته، چون در راستای محبت الهی و به فرمان اوست، مجاز است. از این رو، هنگامی که بین محبت الهی و محبت دیگران تعارضی باشد، باید عشق الهی را برگزید و بر سایر دوستی ها ترجیح داد: «قل إن كان آباؤکم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب إلکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فترضوا حتی یأتی الله بأمره و الله لایهدی القوم الفاسقین» (توبه 24/); (جوادی آملی، 1388: 2/336).

3-3 محبوب غیر حقیقی و علت گرایش به آن

به نظر نگارنده، در قرآن و احادیث، مصادیق مختلفی از محبوب های غیر حقیقی مانند دنیا، شرک، فتنه، غذا، راحتی و ... (برقی، 1371 ق: ج 1، «: 295 عَنْهُ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الدَّهْقَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ع) إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ سِتَّ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرَّئِاسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ حُبِّ الرَّاحَةِ.» ذکر شده است. ولی در واقع، ملاک اصلی برای غیر حقیقی بودن یک محبوب در این است که اولاً، صبغه خدایی نداشته باشد و ثانیاً، انسان را از یاد خدا و ذکر خدا دور کند. می توان گفت که هر یک از این محبوب های غیر حقیقی و علاقه به آنها نوعی خطیئه است. اما سر دسته تمام خطیئه ها، حب الدنیاست، «حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» صدوق، 1403 ق: «: 1/25 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.»

اما علت گرایش به محبوب غیر حقیقی این است که برخی از انسان های کمال طلب و جویای حق، در تشخیص مصداق واقعی محبوب، اشتباه می کنند و به سراغ محبوب های غیر واقعی می روند؛ در حالی که اگر عشق الهی در دل آنها شعله ور باشد، به سراغ محبوب های دروغین نمی روند، این چیزی است که امام حسین (ع) در دعای روز عرفه خود، به آن اشاره کرده اند: «أنت الذی أزلت الأغیار عن قلوب أحبائک حتی لم یحبوا سواک و لم یلجئوا إلى غیرک» (قمی، 1378: 350) تو کسی هستی که زائل می کنی بیگانگان را از قلوب دوستانداران، تا جایی که غیر از تو را دوست نداشته باشند و به غیر از تو پناه نبرند! (جوادی آملی، 2: 1388). (334/ اما به نظر نگارنده، برخی دیگر از افراد هم هستند که از هوای نفسشان پیروی می کنند، که قرآن کریم این گونه از آنها یاد می کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه، 23/ خداوند درباره این افراد می فرماید که گویا آنها هوای نفسشان را خداوندگار خود قرار داده اند. پیروی از هوای نفس باعث می شود تا انسان چشمش بر روی حقایق بسته شود و نتواند محبوب حقیقی خود را انتخاب کند. پس علت دیگری که می توان آن را عامل گرایش به محبوب غیر حقیقی بیان کرد، همین پیروی از هوای نفس است.

علت دیگری که می توان از آن در گرایش به محبوب غیر حقیقی نام برد، دوری از یاد خداست. امام (ع) در این باب می فرماید: «قُلُوبُ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ» صدوق، 1382 ق: 1/ باب 118)، «قلب هایی که از یاد خدا تهی ماند، خداوند دوستی غیر خودش را به آن می چشاند.» وقتی یاد خدا در دل نباشد، به تبع آن، محبت خدا از دل بیرون رفته، و خداوند کاری می کند که نه تنها محبتش در دل فرد نباشد، بلکه محبت غیر از خودش را هم در دل او می اندازد.

3-4 مبغوض غیر حقیقی و علت گرایش به آن

هر چیزی که ذاتاً بد نیست، ممکن است مبغوض غیر حقیقی باشد. و علت گرایش به آن هم، همان علت گرایش به محبوب غیر حقیقی است. چرا که فرد یا واقعاً به دنبال مبغوض واقعی است ولی در تشخیص مصداق اشتباه می کند که این امر ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد، مانند عدم شناخت صحیح، تبلی، شرایط محیطی و ... یا به خاطر پیروی از هوای نفس است که در تشخیص مصداق اشتباه می کند که همان طور که بیان شد، پیروی از هوای نفس باعث می شود که چشم انسان بر روی حقایق بسته شود و نتواند مسئله مورد نظر را آن طور که شایسته است مورد بررسی قرار دهد.

3-5 تعارض دو حب و حل مشکل آن

محبت در حقیقت، دل سپردن به شیء یا شخص مورد علاقه است؛ به بیان دیگر، اگر ارادت و علاقه به چیزی در قلب کسی جا بگیرد، گفته می شود: فلان چیز، محبوب اوست. بدین ترتیب، قلب انسان جایگاه محبت است. پروردگار عالم، بیش از یک قلب برای هیچ کس قرار نداده است: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب/4) و از سوی دیگر، می دانیم گنجاندن دو مظهر متضاد در یک ظرف، موجب فساد هر دو یا یکی از آنها، البته آن که حساس تر است، می شود. حب الهی، مانند خورشید تابان و محبت به دنیا، مانند شب تار و ظلمانی است. از این رو، هرگز این دو در یک جا جمع نمی شود: «كما أن الشمس والليل لا يجتمعان كذلك حب الله و حب الدنيا لا يجتمعان» (خوانساری، 1366 ق: 4/624)، «کیف یدعی حب الله من سکن قلبه حب الدنيا» (خوانساری، 1366 ق: 4/566) از این رو، اهل بیت عصمت و طهارت (ع) هم خودشان قلبی فارغ از هر چیز و مالا مال از عشق به خدا را از او طلب می کردند: «إلهی فاجعلنا ممن... فرغت فؤاده لحبك» (قمی، 1378: مناجات خمس عشرة، مناجات المحبین) و از آن حضرت می خواستند که نهال شوق به خود را در باغ سینه هایشان سبز و خرم گرداند و سوز محبتش سراسر قلب هایشان را فراگیرد: «إلهی فاجعلنا من الذين ترسخت أشجار الشوق إليك فی حدائق صدورهم و أخذت لوعه محبتك بمجامع قلوبهم» (قمی، مناجات العارفین): «خدایا بگردان ما را از آنان که ریشه کرده

درخت اشتیاق به تو، در بُستانهای سینه آنها و در بر گرفته سوز محبت تو در سراسر دلشان. [و هم به دیگران توصیه می کردند که سراسر قلبتان را از محبت الهی پر کنید: «أحبوا الله من كل قلبكم» (متقی هندی، 1419 ق: 16/124؛ جوادی آملی، 1388: 2/334) البته، دوست داشتن محبوبان الهی، اجرای فرمان خدا، و در حقیقت محبت به خود اوست و منافاتی و تضادی با محبت خدا ندارد: «أستلک حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یوصلنی الی قریک و أن تجعلک أحبّ الی ممّا سواک» (قمی، مناجات المحبین): «طلب می کنم از تو، محبتت را و حب کسی را که تو را دوست دارد و حب هر کاری که مرا به قرب تو برساند، در حالی که قرار دهی خودت را محبوب ترین نسبت به من، از هر چه که غیر از تو هست.» و در زیارت جامعه کبیره، خطاب به آن ذوات مقدس آمده است: «من أحبکم فقد أحب الله» هر کس شما را دوست بدارد، در حقیقت، خدا را دوست داشته است! (جوادی آملی، 1388: 2/333)

4. مصادیق المحبوب

1. اتم مصداق حب

با توجه با سیر مباحثی که گفته شد، کاملاً مشخص است که اتم مصداق حب و محبوب کدام است. در صورت امعان نظر مشخص می شود که در تمام مباحث، یک چیزی به عنوان اصل و محور مباحث وجود داشت. همان چیزی که اگر ما پیامبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله (ص) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س)، سیدی شباب اهل الجنة، حسنین (ع) و بقیه ائمه اطهار (ع) را دوست داریم، همه به خاطر صدقه سری و وجود لایزال و صمدی اوست. این محور عالم کون و مکان، «الله جل جلاله و عظم شأنه است. همانی که در ابتدای هر نماز وصف او را این گونه به زبان می آوریم: «الله اکبر! همانی که او را بی نیاز مطلق، یعنی «صمد» می خوانیم. همانی که نسبت فاصله اش به ما، اقرب من حبل الی رید است! حب الله اتم مصداق حب است!

2. حب امیر المومنین (ع)

در این قسمت، حتی ذکر چند حدیث هم، می تواند میزان اهمیت حب امیرالمؤمنین (ع) را مشخص کند.
1. ائمه اطهار (ع) مصداق کامل و نمونه بارز علم تقوا و معیار ایمان هستند. از این جهت تعلق و وابستگی به آنان نشانه ایمان و تقواست، همان طور که بیگانگی، بغض، کینه و عداوت با آنان، علامت کفر، نفاق و بیگانگی از ایمان و تقواست. علی (ع) فرمود: «اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بگویم تا بغض و کینه ام را به دل بگیرد، چنین نخواهد کرد و اگر همه دنیا را (با متعلقات آن) در حلقوم منافق بریزم تا مرا دوست بدارد هرگز محبت مرا به دل نخواهد گرفت» (نهج البلاغه، حکمت 45) قال امیر المؤمنین (ع): «لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی أن یبغضنی ما أبغضنی ولو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی أن یحبنی ما أحبنی وذلك أنه قضی فانقضی علی لسان النبی الأمی (ع) أنه قال: یا علی! لا یبغضک مؤمنٌ ولا یحبک منافقٌ.»؛ و این، از آن جهت است که قضای الهی بر زبان رسول اکرم (ص) (این گونه) جاری شد که فرمود: «ای علی! هرگز مؤمن دشمن تو نخواهد شد و منافق دوستی تو را نخواهد پذیرفت.»
بر اساس این روایت، حب و بغض علی (ع) معیار و ملاک ایمان و نفاق است؛ چنان که در بیانی دیگر به عنوان امام متقین معرفی شده است (جوادی آملی، 1388: 1/387)

2. شخصی به امیر مؤمنان (ع) گفت: «من در کنار دوستی شما فلان کس را (نام یکی از دشمنان آن حضرت را ذکر کرد) نیز دوست دارم.» آن حضرت در جواب گفت: «اکنون تو اعور و یک چشم هستی که تنها فضایل ما را می نگری و به ما علاقه مندی. باید چشم دیگر تو باز باشد تا به وسیله آن رذایل دشمنان ما را نیز ببینی و به آنان بغض و کینه داشته باشی، لیکن این وضع دوام نمی یابد؛ زیرا حق و باطل و نور و ظلمت در یک جا نمی گنجد. در آینده یا هر دو چشم خویش را از دست می دهی و کور می گردی یا چشم دیگری بینا می شود و بغض و کینه دشمنان ما را نیز به دل خواهی گرفت. (مجلسی، 1404 ق: 27/58) إن رجلاً قدم علی امیر المؤمنین (ع) فقال: یا امیر المؤمنین! إنی أحبک و أحب فلاناً و سمی بعض أعدائه فقال (ع): «أما الآن فأنت أعور فإما أن تعمی و إما أن تبصر.» (اصل زیدالزاد، 1405: ص 60) من أحب علیاً فقد أحبنی و من أحبنی فقد أحب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله اللهم من أحب علیاً فاحبه و من ابغض علیاً فابغضه اللهم انی أحب علیاً فاحبه (فاحیه خد).»

3. جعفر بن حمید بن شعیب عن جابر عنابی جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): «هر کس علی (ع) را دوست بدارد، همانا من را دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد همانا خداوند را دوست داشته است، و هر کس به علی (ع) بغض داشته باشد، به من بغض داشته است و هر کس به من بغض داشته باشد، همانا به خدا بغض داشته است. خدایا! هر کس علی (ع) را دوست داشت، دوستش بدار و هر کس به علی (ع) بغض داشت، به او بغض داشته باش. خدایا! همانا من علی (ع) را دوست می دارم، پس او را دوست بدار (اصل زیدالزاد، 1405: ص 60) من أحب علیاً فقد أحبنی و من أحبنی فقد أحب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله اللهم من أحب علیاً فاحبه و من ابغض علیاً فابغضه اللهم انی أحب علیاً فاحبه (فاحیه خد).»

4. جابر بن عبد الله انصاری گوید: از رسول خدا (ص) در باره علی (ع) چند خصلت به گوش خود شنیدم اگر یکی از آنها در همه مردم بود، در فضل آنها بس بود.

1. اینکه در باره او فرمود هر که را من آقا و مولایم علی آقا و مولا است؛ 2. اینکه فرمود نسبت علی به من چون نسبت هر و ن است بمرسی؛ 3. اینکه فرمود علی از من است و من از علی؛ 4. اینکه فرمود علی نسبت به من چون خود من است طاعت او طاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من؛ 5. اینکه فرمود جنگ کردن با علی جنگ با خدا است و صلح با علی صلح با خداست؛ 6. اینکه فرمود دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست؛ 7. اینکه فرمود علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش؛ 8. اینکه فرمود حب علی ایمان ست و دشمنی با وی کفر است؛ 9. اینکه فرمود حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است؛ 10. اینکه فرمود علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند؛ 11. اینکه فرمود علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است؛ 12. اینکه فرمود هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کسی از من جدا شد از خدای عز و جل جدا شده؛

13. اینکه فرمود شیعیان علی همانا کامیاب اند در روز قیامت (صدوق، 1403 ق: ج. 2) ثلاث عشرة خصلة من فضائل أمير المؤمنين (ع): عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ع) يَقُولُ فِي عَلِيٍّ (ع) خَصَالًا لَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ لَأَكْتَفَوْا بِهَا فَضْلًا قَوْلَهُ (ع) مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ وَ قَوْلَهُ ص عَلِيٌّ مِنْ كِبَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ قَوْلَهُ (ع) عَلِيٌّ مِنِّْي وَأَنَا مِنْهُ وَ قَوْلَهُ ص عَلِيٌّ مِنِّْي كَنَفْسِي طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي وَ قَوْلَهُ (ع) حَرْبٌ عَلَيَّ حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَيَّ سَلَامُ اللَّهِ وَ قَوْلَهُ (ع) وَلِيٌّ عَلَيَّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوٌّ عَلَيَّ عَدُوُّ اللَّهِ وَ قَوْلَهُ (ع) عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيَّ عِبَادَةُ اللَّهِ وَ قَوْلَهُ (ع) حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ وَ قَوْلَهُ (ع) حِزْبُ عَلِيٍّ حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ وَ قَوْلَهُ (ع) عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَّا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ وَ قَوْلَهُ (ع) عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ قَوْلَهُ (ع) مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي وَ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَوْلَهُ (ع) شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. جميع ما جاء في هذا الخبر جاء من طريق العامة مسندا مستفيضا راجع كتاب «فضائل الخمسة من الصحاح الستة» وغيرها من الكتب المعتمدة عند أهل السنة» و هو كتاب كريم طبع في النجف الأشرف 1384، ألفه العالم البار (المحقق السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي المعاصر.)

نتیجه

ما انسان ها در زندگی خود در دنیا، مجبوریم که برای خود محبوبی را برگزینیم. (با توجه به آنچه که در فصل 3، قسمت 2 بیان گردید.) با توجه به مسائلی که گفته شد، خیلی از انسان های راحت طلب، محبوب خود را دنیا و ما فيها قرار می دهند. شاید علتش این باشد که می توانند دنیا را با چشم ظاهری ببینند. البته در این عمل، نمی توان نقش نفس اماره را نادیده گرفت. ولی کسانی که به جای آنکه فقط از چشم ظاهر بین استفاده کنند، با چشم باطن بین خود به این دنیا نگاه کردند، به حق، دریافتند که اگر انسان، محبوبی غیر از خداوند را، به عنوان محبوب خود برگزیند، قطعاً حق نعمت را ادا نکرده است! چرا که محبوب انسان باید آن کسی باشد، که بیشتر از همه به او (انسان)، لطف و عنایت کرده است؛ و چه کسی لطفش بیشتر از خداوند، شامل حال انسان ها می شود! و حال، خداوند لطیف، ما را به محبت علی (ع) و خاندان مطهر ایشان و به بغض به اعداء ایشان و اعداء خاندان مطهر ایشان، امر کرده است. آیا رواست که ما علی (ع) را رها کرده و به گرد غیر او جمع شویم!!!

کتابنامه

*قرآن کریم.

- * نهج البلاغه، (1359)، رضا استادی، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ج. 1.
- 1. اصل زیدالزاد، (1405 ق)، الاصول الستة عشر، قم: دارالشبستری، ج. 2.
- 2. برقی، احمد بن محمد خالد، (1371 ق)، المحاسن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج. 2.
- 3. جواد آملی، عبدالله، (1387)، تفسیر موضوعی، مبادی اخلاق در قرآن، تحقیق حسین شفیعی، قم: اسراء، ج. 6.
- 4. _____، (1388)، ادب فنای مقربان، تحقیق: محمد صفایی، قم: اسراء، ج. 5.
- 5. حرّ العاملی، (1376 ق)، وسائل الشیعه، تحقیق و تصحیح: الشیخ عبدالرحیم الربانی الشیرازی، تهران: چاپخانه اسلامی.
- 6. خوانساری، جمال الدین محمد، (1366)، شرح غررالحکم و دررالکلم آمدی، ترجمه: جلال الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- 7. الصادق، جعفر بن محمد (a، 1400 ق)، مصباح الشریعة، بیروت: اعلمی، ج. 1.
- 8. صدوق، (1382 ق)، علل الشرایع، مقدمه: سید محمد صادق بحرالعلوم، منشورات: المكتبة الحیدریة.
- 9. _____، (1403 ق)، خصال، قم: انتشارات اسلامی.
- 10. طبرسی، میرزا حسین نوری، (بی تا)، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ص)، طبعه الاولی.
- 11. قمی، شیخ عباس، (1378)، مفاتیح الجنان، قم: دلیل ما.
- 12. کلینی، (1375)، اصول کافی، ترجمه و شرح محمد باقر کمره ای، انتشارات اسوه، ج. 3.
- 13. متقی هندی، (1419 ق)، کنز العمال، بیروت: دارالکتب علمیه، ج. 1.
- 14. مجلسی، محمد باقر، (1404 ق)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.